

شهید رضا حبشی



از بشارت علی
سازمان جامع سرواران و دوازدهمین استان بوئکر

| | |
|-------------|-----------------|
| نام پدر | حیدر |
| تاریخ تولد | ۱۳۴۵/۰۲/۲۰ |
| محل تولد | بوشهر – تنگستان |
| تاریخ شهادت | ۱۳۶۰/۰۷/۰۷ |
| محل شهادت | اهر |
| مسئولیت | رزمنده |
| نوع عضویت | بسیج |
| شغل | دانش آموز |
| تحصیلات | سوم راهنمایی |
| مدفن | اهر |

زندگینامه

رضا در سال ۱۳۴۵ در اهرم در خانواده‌ای مذهبی پا به عرصه حیات گذاشت و در سن یک سالگی بود که پدرش را از دست داد سرپرستی او را مادرش به عهده گرفت تا سن ۷ سالگی که وارد دبستان شد رضا پس از سپری نمودن دوره دبستان وارد دوره راهنمایی گردید تا اینکه جرقه‌ای در ظلمت و نوری در تاریکی توسط رهبری از سلاله پیامبر چون امام خمینی دمید و تظاهرات مردم بر علیه حکومت غاصب پهلوی از قم شروع و روز به روز افزون گرفت و رضا نیز با شوق و هیجانی که با این سن کم در او ایجاد شده بود و با زمینه فکری که در وجودش شعله افکنده بود به طور مداوم در تظاهرات شرکت می‌کرد تا اینکه انقلاب شکوهمند اسلامی مان به رهبری امام خمینی به پیروزی رسید. شهید رضا چون شوق و علاقه فراوانی به قرآن و اسلام داشت در نهادهای انقلاب اسلامی شروع به فعالیت نمود که از جمله بسیج سپاه پاسداران کمیته فرهنگی جهاد سازندگی انجمن اسلامی دانش آموزان اهرم نهادهایی بودند که رضا نقش فعالی در آنها داشت شهید رضا بعد از ظهرها هنگام فراغت و تعطیلی کلاس درس در کمیته فرهنگی و انجمن اسلامی دانش آموزان خدمت می‌کرد و شب‌ها در بسیج نگهبانی می‌داد رضا به شهادت عشق می‌ورزید و بارها می‌گفت که اهرم شهید ندارد و گورستان ما خاموش است. ضمناً در نمایشگاه‌ها علاقه خود را نشان می‌داد و در نقش شهید بازی می‌کرد تا جایی که در اردویی که با برادران کمیته رفته بودند نمایش نامه ای به عنوان روحانی مبارز اجرا گردید که رضا به علت علاقه‌ای که به روحانیت داشت نقش روحانی مبارز را به عهده گرفته بود در نوارهایی که از شهید به جامانده است همه از شهادت و مرثیه خوانی سخن رفته و آیاتی از قرآن کریم و دعای کمیل در نوارهای یادگاری وی به یادگار مانده است رضا مخلصانه به امام عشق می‌ورزید و همچنین در آن جو مسموم موضع گیری وی در برابر منافقین و ملحدین و دفاع از ولایت فقیه و خط فکری شهید مظلوم بهشتی شگفت‌انگیز بود رضا همواره به عنوان یک وظیفه شرعی هنگام انتخابات با آن سن و سال کم اسلحه به دوش می‌گرفت و نگهبانی صندوق‌های اخذ رای در روستا را می‌داد.

آری! خط فکری شهید الهام گرفته از خون شهدای شاهد بود تا اینکه در شب ۷ مهرماه سال ۱۳۶۰ مصادف با وفات حضرت امام محمدباقر (ع) هنگام پاسداری از دست آوردهای انقلاب پر شکوه اسلامی در دل تار شب خون پاکش بر زمین ریخت و شهادت حق را که آرزوی دیرینه او بود لبیک گفت.

شهیدی که خلاصه‌ای از زندگی او نوشته شد نوجوان ۱۵ ساله‌ای بود که مدت کوتاه عمر خویش را در راه اسلام و قرآن فدا کرد تا همچون دیگر شهیدان گلگون کفن روشنی‌بخش محفل عشق عاشقان خدا گردد و خفتگان را از خواب خرگوشی بیدار نماید به امید اینکه ما نیز با خون شهیدان میثاق ببندیم که زینب وار پیام آور خوشان باشیم و راهشان را تداوم بخشیم.

خاطرات

نامه از شهید به یکی از پاسداران

خدمت دوست عزیزم پاسدار قهرمان قرآن بهرام قاسمی زاده در جبهه آبادان سلام:

سلام علیکم

پس از عرض سلام از خدا خواستار نابودی رژیم صدام هستم و مدت یکماه است که شما را ندیده ام. امید است که سلام من را قبول کنی و در درگاه الله با جلادان کافر مبارزه کنی و عرض دیگرم این است که تا توانی در جان و بازوی خویش داری در مقابل کفار بعثی مبارزه کنی و دیگر جویای حال شما هستیم امیدواریم که روز به روز پیروزی هایی در مقابل کفار بدست آورید.

برادرم! من مدت زیادی است که تو را ندیده ام و خواستار سلامتی همگی شما در جبهه حق علیه باطل هستم و دوست قهرمان من! از تو می خواهم تا جان بر کف داری در برابر دشمن خود از کشورت پاسداری کن و نگذاری یک قدم از خاک کشورمان بدست کافران بیافتد.

سلام برادران و خواهران و مادرت را می رسانم. پیام تو را در رادیو گوش کردم دیگر عرضی ندارم.

والسلام علیکم

برادرت رضا حبشی

خاطراتی از هم رزم شهید(حاج حسین جمالی)

در اوایل انقلاب در زمانی که انقلاب نوپای اسلامی تازه به پیروزی رسیده بود وضعیت اقتصادی و معیشتی مردم بسیار بد بود و کارخانه ها تعطیل و کمبود نفت و ارزاق به خوبی مشاهده می گردید.. در این بین جوانان فداکار و ایثارگر که سر از پا نشناخته و خواب را بر خود حرام دانسته و گروه گروه در محله ها پاسداری و نگهبانی می دادند و عده ای هم با تقسیم نفت و روغن خانه به خانه در دل شب جنس و ارزاق را به درب خانه مردم برده و تحویل می داند یکی از عرشیان و نوجوانان از خود گذشته و ایثارگر شهید رضا حبشی بود او گرچه کلاس سیاسی و درس نظامی نخوانده بود ولی به راستی انگار که او مدرسه علوم سیاسی و علوم استراتژیک نظامی تحصیل کرده بود و با صلابت خاص از مواضع اصل گرایانه شهید مظلوم بهشتی دفاع می کرد و از بنی صدر ملعون تنفر و اظهار

نا خرسندی خویش را ابراز نمود او خستگی و ضعف برایش معنی نداشت وقتی با او سخن می گفتیم او سالها از ما جلو بود او خود به درستی می دانست که به زودی ارجعی الی ریک خواهد شد. او دائم تکرار می کرد: سپه سالار پینوشه ایران خیلی نمی شه.

او همواره در صف نماز همواره او از پیشتازان بود در نماز با اخلاص و متواضع بود او ره صد ساله را یک شبه طی کرده و خستگی و سستی برایش معنی نداشت. او فرزند کسی بود که در طول سال به جز ایام حرام بقیه در حال روزه و عبادت بود، روزها در فعالیت و تلاش و کوشش و جبهه درس بود و شب ها در پاسداری از ارزشها و انقلاب. براستی اگر امروز او در حیات بود یکی از مسئولین بزرگ بود او با بینش بالا به دفاع از ولایت و دین و قرآن می اندیشید در یک روز قبل از شهادت در دیوار و خیابانها مشغول نوشتن و تبلیغ بود یادم می آید شعار: انقلاب مهم ما انفجار مهم نور بود را که تمام می کرد بارها می گفت معنی کل نظام ما همین شعار است او به شهید حسین فهمیده غبطه می خورد و ناراحت از اینکه او سنش پایین است و او را برای جبهه پذیرش نمی کنند و به هر کسی متوسل می شد اما روح او بلند و دارای جسمی ضعیف بود و در راه پاسداری و حراست از کیان اسلام جان شیرین خود را تقدیم الله نمود و شهادت کوچکترین حق او بود که خداوند او را به وجه خود فرا خواند.

روح بلندش شاد و راه مقدسش پر از رهرو باد

خاطراتی از برادر شهید(مرتضی حبشی)

در سال ۱۳۴۵ در شهرستان اهرم متولد شد و در سن یک سالگی بود که پدرش را از دست داد از کوچکی علاقه زیاد به مراسم های مذهبی داشت علاقه شدیدی به روحانیت داشت همیشه می گفت مدرسه را که تمام کردم می خواهم بروم حوزه علمیه قم و روحانی شوم. در منزل که بود اوقات فراغت را بیشتر به مسائل معنوی و روحانی می پرداخت. مثلا در سن ۱۰ سالگی همیشه از روحانیت می گفت. در خانه که بود روی صندلی می نشست و لباس روحانیت می پوشید و سخنرانی می کرد روضه می خواند صدای خیلی خوبی هم داشت. به من می گفت: برادر من باید بروم حوزه درس بخوانم تا روحانی شوم. کوچک که بود همیشه به برادر بزرگ که حوزه درس می خواند می گفت باید لباس روحانی برای من هم بیاوری برادر بزرگمان که حوزه بود می گفت رضا تو باید درس بخوانی بیایی حوزه علمیه آن وقت می توانی لباس روحانیت بپوشی. علاقه شدیدی به روحانیت داشت حتی روضه می خواند و گریه می کرد. علاقه شدیدی به امام داشت همیشه از امام حرف می زد از شهید بهشتی زیاد حرف می زد و می گفت بروم حوزه درس بخوانم بعد با لباس روحانیت بروم پیش شهید بهشتی. در سن ۱۲ سالگی وارد بسیج شد مرتب در بسیج فعالیت می کرد مثلا به رضا می گفتند زیاد بسیج نرو به درسهایت لطمه می زنی جواب می داد اشکالی ندارد درس برای من دیگر اهمیت ندارد گفتم برای چه گفت خواب دیده ام که شهید می شوم گفتم دوست داری شهید شوی گفت آرزو دارم با لباس روحانیت به شهادت برسم. یک روز به رضا گفتم می خواهم درسم را رها کنم و بروم سپاه نظرت چیست گفت: اگر من جای تو بودم همین کار را می کردم برو سپاه. من به خاطر رضا درسم را رها کردم و رفتم سپاه. از آموزشی سپاه که برگشتم و آمدم بوشهر لباس فرم که به من دادند آمدم خانه در حیاط را که زدم رضا در حیاط را باز کرد و گفت کو لباس سپاهیت؟ نشانش دادم و آن را بوسید. علاقه زیادی به سپاه داشت.

خاطراتی از نزدیکان و خویشان شهید

انتخابات مجلس بود، اوایل انقلاب قرار بر این بود که امنیت انتخابات با بسیجیان باشد. از جمله بسیجیان رضا بود. وی هم اسلحه خود را برداشت و هم اسلحه برادرش. هر دو را بر دوش گذاشت و چون لاغر اندام و کم سن و سال بود اسلحه از قدش بالا می زد. من و مادر هم نگاهش می کردیم. یکباره مادر به او گفت: رضا جان تو را به خدا کوچه ای که خلوت است از آن جا عبور کن و به مسجد برو می ترسم بعضی ها به تو چشم زخم بزنند.

خاطره ای از برادر

خاطره از خاله رضا که مادر رضا برایش نقل کرده بود. در هنگامی که رضا متولد شد پدرش سفر حج مشرف شده بود. مادرم نام او را رضا می گذارد. چند روز قبل از تولد رضا مادر در خواب می بیند که پدر رضا از سفر برگشته و یک کلاه پاسداری در اطاق به میخی آویزان کرده و می رود.

نامه از شهید به یکی از پاسداران

خدمت دوست عزیزم پاسدار قهرمان قرآن بهرام قاسمی زاده در جبهه آبادان سلام:

سلام علیکم

پس از عرض سلام و طلب موفقیت برای شما از خداوند بزرگ خواهان پیروزی هر چه سریعتر لشکر حزب الله بر کفاران بعثی هستیم. من آرزو دارم در کنار شما در سنگرهایی که در آن دعا و نماز شب بر پا می شود شرکت کنم. همیشه صحنه های جبهه و مبارزه رزمندگان در ذهنم مجسم می شود خوشا به حال شما که بیعت با امام بزرگ رهبر کبیر انقلاب اسلامی را حفظ کرده اید و به فرمان امام زمان با کافران در مبارزه برای حفظ دین اسلام تلاش می کنید نگذارید که حتی یک قدم از این خاک مقدس به دست کفاران بعثی بیفتد. آرزوی ما پیروزی شماست که همان پیروزی حق بر باطل است. سلام مرا به همه هم رزمان و همسنگران برسان. به امید روزی که همه با هم به زیارت قبر شش گوشه امام حسین (ع) شهید دشت کربلا برویم.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

سجایای اخلاقی شهید

همیشه چهره ای متبسم و معصوم داشت که دیدار او با دوستان و دیدار دوستان با او باعث خوش حالی و آرامش آنان می شد. او در دوران تحصیل ضمن توجه به درس و مطالعه علاقه زیادی به فعالیت های فوق برنامه داشت به همین خاطر فعالیت ها برنامه های مدرسه را تدارک می دید همچون اردوها و نمایشنامه و سرودها و قرائت قرآن او همیشه جلودار همه همکلاسی های خود و دانش آموزان آموزشگاه بود. به بسیج و روحانیت و فعالیت های اجتماعی و معنوی و فرهنگی علاقه ای آن چنانی داشت مثلاً در نمایشنامه هایی که در مدرسه اجرا می شد او سعی می کرد نقش یک رزمنده که در پایان منتهی به شهادتش می شد بازی کند. یا اینکه در منزل سعی می کرد نقش یک روحانی یا طلبه بازی کند به این خاطر برای خود عمامه و عبایی درست می کرد و روی صندلی

می نشست و اعضای خانواده را نصیحت می کرد یا روضه خوانی می کرد. او کشته شدن و شهادت در راه خدا را برای خود افتخار می دانست. همیشه می گفت من در آینده شهید می شوم. از نکات دیگر اخلاقی او علاقه زیاد او به حضرت امام خمینی (ره) بود و به امام عشق می ورزید. هر جا عکس امام می دید آن را می بوسید و برای سلامتی امام دعا می کرد و علاقه زیاد او به نماز و مسجد این قدر بود که زبانزد اعضا خانواده و دوستان شده بود. در حالی که سن کمی داشت روزه می گرفت. و در رابطه با اثبات حقانیت انقلاب با دوستان و مخالفان بحث می کرد. امید است خداوند او را با شهدای صدر اسلام و شهدای کربلا محشور فرماید.

سلام

سلام ای جنگجویان دلاور نهنگان به خاک و خون شناور

سلام ای صخره های صف کشیده به پیش تانک های کوه پیکر

صف جنگ و جهاد صدر اسلام صف عمار، یاسر، مالک اشتر

به قرآن وصف او «بنیان مرصوص» صف مولا علی، سردار صفدر

صفی کان جا به فرمان نیست گوشی مگر گوشی که با فرمان رهبر

صفی کان جا میان آتش و دود در آویزد دل از دادار داور

در آن عرصه که نه چشم است و نه گوش نبیند چشم دل جز روی دلبر

شما را با لقا ﷻ الله پیوست سر دست است و هر آنی میسر

هنیئاً لک، که در یک طرفه العین به طوبا می چمی و حوض کوثر

شهادت برترین معراج عشق است گهش پروازری از جبریل برتر



سازمان جامع سرداران و دوفراشمید استان بوشهر